

وابستگیان دربار قاجار و نهادهای سیاسی مدرن اروپایی (از آغاز تا پایان عصر محمدشاه)

قباد منصوربخت*

بهزاد جامه‌بزرگ**

چکیده

برخلاف صورت‌های قدیم سلطه در میان جوامع بشری و انحصار آن به اخذ باج و خراج و ناتوانی در تغییر بنیادی شیوه مادی و معنوی زندگی جوامع تحت سلطه، استعمار یا صورت جدید سلطه در دوران جدید، افزون‌بر سلطه سیاسی و اقتصادی با اتکا به قدرت علمی، فنی، اقتصادی، و تسلیحاتی خویش شیوه زندگی مادی و معنوی را در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات تغییر داد. در این میان ایران پس از نخستین شکست‌ها در برابر ارتش مدرن روسیه در آغاز قرن سیزدهم ق/نوزدهم م برای دریافت تسلیحات و علوم و فنون نظامی جدید، چندین بار وابستگیان خود را به ممالک اروپایی فرستاد. یافته‌های این تحقیق براساس روش تحلیل محتوا، نشان می‌دهد که وابستگیان دربار قاجار فقط قادر بودند صرفاً به نیازهای نوظهور جامعه ایران در عرصه نظامی توجه کنند و به‌رغم مشاهده نهادهای سیاسی مدرن اروپایی و نقش آن‌ها در اداره قانونمند کشور و مسئله و نیازآفرینی برای جوامع غیراروپایی، از سایر وجوه آن غافل ماندند و با توقف در مرتبه ادراک حسی (جز یک مورد) نهادها را به اقدامات شخصی سلاطین و آزمون و خطای تاریخی آنان تقلیل دادند و در درک نسبت جامعه ایران با نهادهای سیاسی مدرن اروپایی ناتوان ماندند.

کلیدواژه‌ها: نهادهای سیاسی مدرن، ابوالحسن خان ایلچی، خسرو میرزا، میرزا صالح شیرازی، رضاقلی میرزا، میرزا حسین خان آجودان‌باشی.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول) G_mansourbakht@sbu.ac.ir

** کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی، دانشگاه شهید بهشتی behzadj_2020@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۴/۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۱

طرح مسئله

برخلاف صورت‌های قدیم سلطه در تاریخ جوامع بشری که منحصر به اخذ باج و خراج و ناتوان از ایجاد تغییرات بنیادی در شیوه زندگی مادی و معنوی جوامع مغلوب بود، صورت جدید سلطه، یعنی استعمار، با اتکا به قدرت انحصاری ناشی از دستاوردهای فکری، علمی، فنی، تسلیحاتی، و اقتصادی خویش در رویارویی با جوامع غیراروپایی، افزون‌بر سلطه سیاسی و اقتصادی (تجاری) با نسخ دفعی و تدریجی عناصر تمدن‌های قدیم و ایجاد نیازهای جدید، شیوه زندگی مادی و معنوی آنان را تغییر داد. با گسترش تحولات تمدنی و تحقق سایر عناصر تمدن جدید در اروپا، این نیازآفرینی در سطح جوامع غیراروپایی نیز بیش از پیش گسترش می‌یافت. تا آن‌جا که در آغاز قرن سیزدهم ق/نوزدهم م دایره نیازها در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات در مقایسه با آغاز دوران استعمار بسیار گسترده‌تر شده بود. در چنین شرایطی، ایران دوره قاجار به سبب شکست و ناتوانی در برابر ارتش مدرن روسیه، نیاز به تسلیحات و علوم و فنون نظامی، و جلب حمایت‌های سیاسی - نظامی دولت‌های رقیب روسیه مأموران خود را به ممالک اروپایی گسیل کرد. اگرچه وظیفه وابستگان دربار قاجار در وهله نخست رفع نیازهای فوری نظامی برای ممانعت روسیه از بلعیدن ایران بود، به سبب مشاهده مستقیم بنیان‌های فناورانه، علمی، و سازمانی ارتش‌های مدرن اروپایی آگاهی‌های بیشتری از قدرت اروپاییان حاصل کردند و شکاف نظامی میان دولت‌های اروپایی و غیراروپایی را ناقص بازتاب دادند. اما وابستگان دربار به‌رغم امکان مشاهده مستقیم جایگاه نهادهای سیاسی مدرن در شیوه سیاست داخلی و تعیین سیاست خارجی، نسبت به مسائل و نیازهای سیاسی نوظهور در شرایط جدید جهانی و رابطه آن‌ها با نهادهای سیاسی مدرن غافل ماندند. در نتیجه جامعه ایران بیش از پیش در کام مسائل سیاسی دنیای جدید فرورفت و فرصت‌های تکرارنشده را در پاسخ مقتضی و مناسب به مسائل سیاسی تمدن جدید از دست داد.

ادبیات تحقیق

مسئله رویارویی ایران با تمدن جدید به‌ویژه جنبه فکری و ادراکی آن به دلیل وجوه و جنبه‌های گوناگون و پیچیدگی آن نه تنها در دو قرن اخیر، بلکه بدون تردید پیچیده‌ترین و دشوارترین مسئله در تاریخ روابط و مناسبات خارجی ایران به‌شمار می‌رود. به همین علت تحقیقات انجام‌شده هر یک جنبه‌هایی از این مسئله پیچیده را بررسی کرده‌اند و نیاز به تحقیق بیشتر همچنان باقی است.

تحقیقات انجام‌شده در این زمینه را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: دسته اول تحقیقاتی است که از نظر جامعه آماری و قلمرو تحقیق با موضوع حاضر قرابت موضوعی دارد. از مهم‌ترین این تحقیقات می‌توان به آثار فریدون آدمیت، عبدالهادی حائری، عباس میلانی، جمشید بهنام، محمدعلی اکبری، رضا داوری اردکانی، داریوش آشوری، و جواد طباطبائی اشاره کرد.

حائری با فرض دوجبهی بودن استعمار با سلطه و دانش کارشناسی فقط به دریافت میرزاابوالحسن خان ایلچی از پدیده‌های جدید اروپا توجه کرده است. عباس میلانی به‌رغم باور به ظهور تاریخی تجدد در دوران جدید تاریخ غرب، مصادیق تاریخی آن را در ادوار کهن ایران اسلامی بازمی‌یابد و برپایه همین فرض بنیادی دیدگاه رستم‌الحکما در کتاب *رستم‌التواریخ* را برپایه مفهوم عرفی‌گری (secularism) بررسی می‌کند. جمشید بهنام در کتاب *ایرانیان و اندیشه تجدد* در توضیح مراحل برخورد شرق و غرب، شکل‌گیری اندیشه در جنبه‌های گوناگون نهضت‌های دینی و فکری، و غرب‌ستیزی به‌اختصار به اقدامات عباس میرزا در نوسازی ایران می‌پردازد. محمدعلی اکبری در مقاله «غرب در چشم و دل روشنفکران ایرانی» به‌اختصار دریافت‌های میرزاابوالحسن خان ایلچی را از پارلمان و انتظام امور معاش در سرزمین انگلستان بررسی می‌کند. رضا داوری اردکانی در مجموعه مقالات *شمه‌ای از تاریخ غرب‌زدگی ما* نخستین گرایش‌های فکری ایرانیان به تفکرات غربی و گسست آنان از تفکر قدیم را توضیح می‌دهد، اهمیت کار داوری در توجه به رویکرد فکری و نظری ایرانیان نهفته است. داریوش آشوری نیز در مجموعه مقالات *ما و مدرنیت* اگرچه به جنبه‌های گوناگون مدرنیته (مدرنیسم) توجه می‌کند، عمدتاً تحقیق او بر مباحث نظری و مفاهیم مدرن متمرکز است و به‌رغم طرح مباحث پراهمیت از بررسی تاریخ‌نگارانه به‌معنای دقیق آن فاصله گرفته است. سرانجام جواد طباطبائی در کتاب *مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی* در فصل آگاهی‌های نو در سفرنامه‌های ایرانی، آگاهی‌های جدید ایرانیان از ممالک اروپایی را بررسی کرده است. طباطبائی اگرچه به توجه این نویسندگان به نهادهای قانونی و حکومتی اشاره کرده است، به‌سبب رعایت‌نکردن ترتیب و توالی تاریخی و به‌معنای دقیق آن منطق تاریخی و منطق تحول تاریخی فهم نویسندگان، در بررسی سفرنامه‌ها از انتهای دوره محمدشاه به ابتدای دوره فتحعلی‌شاه و توجه به نفس نهاد و مقوله‌های مربوط به آن فقط به دریافت میرزا صالح و رضاقلی میرزا از نهادهای سیاسی بسنده کرده و به بی‌توجهی دیگران به این نهادها و قعی نهاده است. فریدون آدمیت نیز در کتاب

فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت به اختصار، آرای میرزا صالح شیرازی درباره آزادی در انگلستان و طرز حکومت مشروطه آن کشور را بررسی کرده اما از دیگران در این عصر سخنی به میان نیاورده است.

آثار دسته دوم مانند روشنفکران ایرانی و غرب از مهرزاد بروجردی، تجدد بومی و بازاندیشی تاریخ و مقاله «تجدد اختراعی، تمدن عاریتی و انقلاب روحانی» اثر محمد توکلی طرقی، روشنفکران ایران: روایت‌های یأس و امید از علی میرسپاسی، ریشه‌های تجدد از چنگیز پهلوان، کتاب تاریخ علت‌شناسی انحطاط و عقب‌ماندگی ایرانیان و مسلمین از داریوش رحمانیان، رویارویی فکری ایران با مدرنیت از فرزین وحدت، سیر تفکر معاصر از محمد مددپور، تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر از موسی غنی‌نژاد، و مقاله «تمدن غربی، علوم جدید، و نواندیشی در نگاه ایلچیان و مأمورین ایرانی دوره قاجار» از سیدمجید میرمتهایی، اگرچه در رویکرد فکری و نظری با مکتوب حاضر اشتراک دارند، از حیث جامعه آماری و قلمرو تحقیق کاملاً متمایزند. هیچ‌یک از این آثار مقوله نهادهای مدرن سیاسی را در تمدن مدرن مستقلاً بررسی نکرده‌اند، از این رو تحقیق مستقل در این باره را ناگزیر می‌سازد.

فرضیه تحقیق

تحقیق حاضر برپایه استنتاج از مطالعات مقدماتی و اکتشافی بر این فرضیه استوار است که حضور مأموران دربار قاجار در اروپا (عصر فتحعلی شاه و محمدشاه) با حیرت‌زدگی از مشاهده دستاوردهای تمدن جدید اروپایی به‌ویژه در دو حوزه صنعت و سیاست آغاز شد. اما دنباله منطقی آن یعنی پرسش از علل و اسباب پیدایش شکاف عظیم تمدنی میان شرق و غرب و نسبت میان تمدن‌های قدیم و آینده روابط و مناسبات فی‌مابین به صورت جدی و بنیادی ظهور نیافت؛ زیرا اکثر این مأموران با غوطه‌ورماندن در عادات فکری مألوف و مأنوس، دال بر اصالت امور روزمره، صرفاً به ادراک حسی از امور قناعت ورزیدند و در نتیجه تمدن جدید را با تمدن‌های قدیم همسان و یکسان و تفاوت میان آن‌ها را امری استدراجی پنداشتند و در نهایت به علت درنیافتن تفاوت‌های ماهوی و بنیادی تمدن جدید با تمدن‌های قدیم، نهادهای مدرن سیاسی را از ارکان و بنیان‌های سیاسی و اداره کشور به تفاوت‌های رفتاری ناشی از اختلافات و تمایزات اخلاقی و شخصیتی حکام کاهش دادند.

بحث

با آغاز روابط تجاری میان ایران و دولت‌های اروپایی و همچنین مواجهه با رقابت‌های دولت‌های مزبور در ایران و منطقه، به سبب امکان اتحاد با این دولت‌ها و دریافت کمک‌های تسلیحاتی و فنی از آن‌ها، نیازی به حضور ایرانیان در اروپا احساس نمی‌شد. اقدام شاه عباس در فرستادن چند نماینده به اروپا با توجه به اهداف و مقاصد و شرایط خاص عصر او امری استثنایی به‌شمار می‌آید. در مرحله نخست نیاز به اسلحه آتشین؛ ایجاد تغییر و اصلاحات در سازمان قشون؛ و درخواست کمک و عقد اتحاد با دولت‌های مقتدر اروپایی و سپس نیاز به آموزش علوم و فنون مورد نیاز، راه حضور مأموران دربار ایران را به اروپا هموار ساخت. مشاهده تفاوت‌های طبیعی، جغرافیایی، لباس، زبان، و معماری اگرچه شگفت‌انگیز بود، بدیع و بی‌سابقه نبود؛ زیرا تنوع جغرافیایی و اقلیمی و قومی ایران، چنین امکانی را ناخواسته فراهم کرده بود. مأموران دربار ایران با پیشروی بیشتر در خاک اروپا به‌ویژه با ورود به کشورهای بزرگ و مقتدری نظیر اتریش، فرانسه، انگلستان، و پروس با جهانی از بیخ و بن متفاوت با سرزمین خویش روبه‌رو و غرق حیرت شدند. آنچه از شهر، روستا، اجتماع، اخلاق، روابط و مناسبات انسانی، نظافت و نظم و انتظام امور، ثروت و تجارت پررونق، صنعت پیشرفته، محصولات فراوان کشاورزی و باغی، و قدرت نظامی و نظام سیاسی مشاهده می‌کردند نه تنها بدیع و فاقد سابقه ذهنی بود، بلکه بیشتر به رؤیا و خیال می‌مانست تا واقعیت. افزایش اطلاعات و آگاهی از دستاوردهای تمدنی و فرهنگی اروپاییان و مقایسه ناخودآگاه میان اوضاع ایران و اروپا، پرسش‌های متعددی را درباره علل و اسباب شکاف عظیم تمدنی میان این دو در «آنچه هست» و «چرا هست» به وجود آورد. این پرسش‌ها نه تنها صورت انتزاعی نداشت، بلکه با توجه به فهم مأموران ایرانی از نیازهای نوپدید به دستاوردهای تمدن جدید، ناتوانی در رفع آن‌ها، و اتکای اجباری به دولت‌های اروپایی در رفع نیازهای ضروری، پرسش‌هایی کاملاً انضمامی به‌شمار می‌آمد. صرف نظر از طرح درست یا نادرست صورت مسئله، با این پرسش‌ها دانشی متولد می‌شد که آینده روابط و مناسبات ایران و دولت‌های اروپایی را تبیین و سمت و سوی آن را مشخص می‌ساخت. بنابراین، مأموران مذکور در این مقطع تاریخی در نقش واسطه، دانسته یا نادانسته با ارائه تصاویری از کلیت و اجزای گوناگون تمدن جدید، نحوه دریافت و تلقی ایرانیان از این تمدن را شکل می‌دادند. افزون‌بر مسئله شکست تمدن‌های قدیم در برابر تمدن جدید و پیدایش نیازهای جدید، شناخت و دریافت کلیت و اجزای تمدن جدید مسئله‌ای بسیار

دشوارتر از مسئله نخستین به شمار می‌آید؛ زیرا توصیف و تبیین مقولات مادی منقول و غیرمنقول از جهات گوناگون به آسانی دریافت و منتقل می‌شد. توصیف مقولات چندلایه و تودرتو فقط با اتکا به ادراک و مشاهده حسی نه تنها ارائه تصویر مطابق با واقع را ممکن نمی‌ساخت بلکه طبیعتاً تصویری تحریف‌شده و وارونه از واقعیت ارائه می‌داد.

سیاست و نهادهای سیاسی مدرن را می‌توان از مهم‌ترین مقولات مذکور به‌شمار آورد؛ زیرا از یک سو اقدامات و اعمال سیاست‌مداران و مأموران حکومتی به‌سادگی مشاهده می‌شود و از سوی دیگر اصول و قواعد و بنیان‌های رفتار سیاسی ماهیتی انتزاعی و اعتباری دارند. بنابراین، رویارویی با چنین امر خطیر و پرهیبتی برای کسانی که با شرایط مذکور کاملاً بیگانه بودند بسیار دشوار بود. اما این پدیدار، که واقعیتی تاریخی و اثرگذار بر سمت و سوی آینده ایران بود، و بحران‌های پیاپی پیش روی آن و همچنین نهادینه‌شدن و ادامه این بحران‌ها، نیازمند آسیب‌شناسی ادراک شرایط جدید جهانی و ابهام‌زدایی از غفلت‌ها، کاستی‌ها، و بی‌توجهی مأموران دربار ایران نسبت به لوازم منطقی و معقول توصیف و تبیین مناسب مسائل مذکور است.

ایلچی: نظربازی سیاسی، حاشیه‌بینی، و متن‌گریزی

میرزا ابوالحسن خان ایلچی، نخستین مأمور سفرنامه‌نویس ایرانی در زمان فتحعلی‌شاه، در بحبوحه دوره اول جنگ‌های ایران و روس و تهدیدات بنیان‌افکن آن، پس از حضور در اروپا، به‌ویژه انگلستان، در مقام مأمور سیاسی، به‌رغم تماس‌های مکرر با مقامات سیاسی انگلستان و حضور در نهادهای متعدد سیاسی آن کشور، کمترین آگاهی و اطلاع را از اوضاع و احوال سیاسی آن‌جا انعکاس می‌دهد. این امر به‌ویژه از آن حیث شگفت‌انگیز است که او پس از حضور چندساله در هند و مشاهده برخی از اقدامات سیاسی انگلیسی‌ها در آن کشور، فرصت مناسبی برای تکمیل و تعمیق آگاهی‌های ابتدایی خویش از نظام‌ها و نهادهای سیاسی مدرن به‌دست آورده بود. اما فرورفتگی ایلچی در نظربازی بر رخ دل‌آریان مجال تأمل جدی در بدایع سیاسی را از او سلب کرده بود:

چه سرزمین بود این‌جا و این چه مأوایی است که هر طرف نظرم بر رخ دل‌آرایی است

(ایلچی شیرازی، ۱۳۶۴: ۱۴۱)

اما در اوقات روی‌گردانی اجباری از «رخ دل‌آریان» و الزام به انجام وظایف محوله و

توجه به سیاست نیز اطلاعات درخور اعتنایی به‌دست نمی‌دهد. در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان اطلاعاتی را که ایلچی ارائه می‌دهد در دو بخش متمایز بررسی کرد. در بخش نخست؛ ایلچی نهادها به‌ویژه پارلمان را از خلال توصیفات و توضیحات مأموران انگلیسی بازتاب می‌دهد؛ اگرچه ایلچی با فراموشی اوضاع وطن خویش و تهدیدات روسیه، چنان در ورطهٔ دلدادگی فرورفته بود که سر گور اوزلی (Sir Gore Ouseley) شرط طرح و اجابت خواست‌های فتحعلی‌شاه را ترک دلدادگی دانست:

مشارالیه (سر گور اوزلی) گفت: در این اوان سعادت‌نشان شروع به پارلمان شود و عن‌قرب مطالب شما صورت‌پذیر گردد، آرزوی قلبی نصیب [شما] خواهد شد اما شرط این است که شور آن دختر را از سر به‌درکنی. در جوابش به ظرافت گفتم: اگرچه می‌دانم سودای من با او سر نگیرد و پری با آدمی صحبت نپذیرد لیکن:

دل است این جنگ نتوان کرد با دل شود با هرکه خواهد آشنا دل

و مشکل آن‌که در این مدت عبارت پارلمان به گوشم نرسیده:

هردم از این باغ بری می‌رسد تازه‌تر از تازه‌تری می‌رسد

مشارالیه گفت: اوضاع پارلمان به تفصیل شرح داده خواهد شد و آن چنین است که ... (همان: ۱۶۷).

پس از پنجاه روز نظربازی در انگلستان، سرانجام با اجبار اوزلی گوش ایلچی با کلمهٔ پارلمان آشنا شد. آنچه در این فقره دربارهٔ پارلمان گفته می‌شود، نقل قول ایلچی از اوزلی است. از این مجرا ایلچی با نقش بنیادی پارلمان در وضع قوانین ادارهٔ کشور، اخذ مالیات، و نحوهٔ مشاوره در امور کشور آشنا شد. اما آنچه در فقرهٔ بعد از ذهن خود ایلچی تراوش می‌کند، نشان از این حقیقت دارد که اساساً ایلچی کمترین اعتنایی به جایگاه نهادی پارلمان ندارد و صرفاً در مرتبهٔ مشاهدهٔ ظواهر بنا و حواشی بی‌اهمیت پارلمان متوقف مانده است:

به پارلمان وکلا که او را هوس کامنت گویند، رفتیم. مکان مذکور به تماشاخانه‌های ایشان شبیه است و قریب به پانصد نفر از وکلا بر منبر [نشسته]، که به ترکیب صفحهٔ راسته از تخته‌بندی سه طبقه برای نشیمن درست کرده‌اند و مردمان مدعی و مدعی‌علیه روبه‌روی هم نشسته در طی مطلب معارضه کنند (همان: ۳۰۷-۳۰۸).

این نحوهٔ تلقی از پارلمان و همسان‌انگاری آن با تماشاخانه به این نتیجه‌گیری عجیب منجر شد که «خانهٔ هوس کامنت چندان حسنی نداشت» (همان). حسن و جذابیت «هوس کامنت» برای ایلچی به مواردی نظیر «تقریرکردن» و «خوب سؤال و جواب‌نمودن» و

«خوش تقریر بودن» و کلا منحصر می‌شد، تا آن‌جا که حتی با جان و دل کارکردن و وطن‌پرستی نمایندگان نیز در نظر او جلوه‌ای نداشت.

این اشخاصی که در خانه پارلمان می‌روند، بسیار بر آن‌ها در وقت شروع پارلمان تا آخر بد می‌گذرد، ایستاده قدری نان بر دست گرفته می‌خورند. هر کارسازی را نیز در آن خانه می‌نمایند که هیچ فرصت بیرون رفتن ندارند (همان).

نگاه ظاهربین ایلچی به آشکارترین لایه نظام سیاسی و نهاد پارلمان کمترین مسئله و دغدغه‌ای را در ذهن او، در مقام مأمور و نماینده سیاسی، ایجاد نکرد. مأموری که علی‌القاعده باید کسب خبر از رقبا و دشمنان و نیز نسبت با آنان را اصلی‌ترین هدف مأموریت خود تلقی می‌کرد. ایلچی ابتدا با توضیحات سرگور اوزلی با نقش پارلمان در اداره انگلستان آشنا شد و شیوه جدیدی در کشورداری را مشاهده کرد که بر پایه تأمین مصلحت عمومی و مخالفت با جلب منافع آنی افراد یا گروه‌های خاص از مجرای حکومت مبتنی بر تغلب بنا شده بود. او نه تنها این پدیدار را راه حلی بنیادی و کم‌هزینه در اداره کشور در نظر نگرفت و کمترین نیازی بدان احساس نکرد، بلکه به‌رغم مشاهده نقش پارلمان در «اعلان جنگ و تعیین مالیات» (همان: ۱۶۸-۱۶۹) و دخالت و تصمیم‌گیری در امور کمپانی هند شرقی، چشم بر واقعیت بست و خطری را نادیده گرفت که از ناحیه نظام سیاسی، نهادهای مدرن، و شیوه کشورداری انگلستان متوجه دیگر کشورها و به‌ویژه ایران می‌شد. البته ایلچی در شرایط سیاسی متفاوتی پرورش یافته بود، و درست به این علت که در مواجهه با دنیای جدید دچار حیرت شده بود و با عجایب و غرایب بی‌شماری روبه‌رو شده بود و نمایندگی کشوری را برعهده داشت که در جنگ مرگ و زندگی گرفتار آمده بود، می‌توانست تصاویری از دنیای ناشناخته ارائه دهد. به‌ویژه آن‌که تجربه تاریخی ایرانیان در سیاست بر نقش مهم فرستادگان سیاسی اعتنائی تمام داشت:

فرستاده بایسد فرستاده‌ای درون پر ز مکر و برون ساده‌ای

اما ایلچی سادگی بیرونی و هوس‌بازی را با مکر «درونی» و سادگی عقلی جمع کرده بود و به همین علت گزارش اقدامات و مشاهدات او، که سفیر کشوری در مقطعی تاریخی و حساس بود، راهگشای هیچ مشکل و مانعی نبود و نتوانست از رمز و راز قدرت سیاسی انگلستان پرده بردارد.

روی دیگر سکه فهم ایلچی از مفاهیم و نهادهای مدرن مانند دولت (State/Government)، پارلمان (Parliament)، و قانون (Law) و تقلیل آن‌ها به وزرا، وکلا، و رسم

اگرچه در ظاهر برای توصیف و تفهیم آن‌هاست، به سبب همسان‌سازی ظاهری، مفهوم به صورت و ظاهر تقلیل می‌یابد و تفاوت‌مبنایی و محتوایی آن با مصادیق شناخته‌شده‌اش پوشیده می‌ماند و در نتیجه مخاطب با پدیداری متفاوت روبه‌رو نمی‌شود و همچنان در شرایط ذهنی پیشین خویش غوطه‌ور می‌ماند. این امر بدین معناست که ایلچی اگرچه در جسم و صورت پا به دنیای جدیدی گذاشته بود، در معنا با توقف در دنیای قدیم، از پس «شیشهٔ کیود»^۱ آن به دنیای جدید می‌نگریست. این نحوهٔ نگاه چونان سد عظیمی مانع دریافت تفاوت‌های بنیادی و ماهوی میان نظام حکومتی قدیم و جدید می‌شد. به بیان دیگر ناتوانی ایلچی در ارائهٔ فهمی عمیق و کارگشا از ماهیت، کارکرد، و جایگاه بنیادی نهادهای سیاسی در نظام حکومتی مدرن و مهم‌تر از آن نقش آن‌ها در نیازآفرینی سیاسی در جهان معلول عجز او در گذر از سطح و ظاهر به عمق و باطن و فهم مفاهیم اساسی شکل‌دهندهٔ نهادهای جدید بود. عجزی که حاصل غلبهٔ ادراک حسی و سستی^۲ و عقل غرقه در روزمرگی آن عصر بود.

ایلچی (محمد‌هادی علوی شیرازی): درک تاریخی از اقدامات پتر در ایجاد نظام فرنگی

میرزا ابوالحسن خان بار دیگر در سال ۱۲۲۹ ق و پس از پایان دورهٔ اول جنگ‌های ایران و روس در مقام ایلچی برای عقد قرارداد صلح و بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفتهٔ قفقاز عازم روسیه شد. سفرنامهٔ این سفر به‌رغم اشتها به‌نام میرزا ابوالحسن خان ایلچی، حاصل مشاهدات و دریافت‌ها و خامهٔ محمد‌هادی علوی شیرازی، منشی ایلچی، است و در کمال تعجب از نظر بینش و دریافت‌های نویسنده از مظاهر تمدنی اروپا در مرتبه‌ای متفاوت با حیرت‌نامه نوشته شده است.

تأمل در گزارش‌های علوی در *دلیل‌السفرا* دربارهٔ تحولات ساختاری جامعهٔ روسیه، به‌ویژه در نظام سیاسی و حکومتی آن، تفاوت درک و فهم او با مخدومش را از دنیای جدید نشان می‌دهد. علوی نیز همچون ایلچی رخ‌های دل‌آرا را می‌دید، اما از یاد نبرده بود که نه برای نظربازی که برای کار دیگری به روسیه رفته است. او دریافت که اگر همت خود را در شرح «امورات اتفاقیه و حوادث روزمره به‌کار گیرد» اهداف اساسی مغفول خواهد ماند و،

تفصیل اساس سلطنت و مملکت‌داری و آیین و قانون روسیه و وضع اصل شهر پترزبورگ

و سایر گزارشات و بناهای روس، به کلی از نظر خواهد رفت و حال این که مطلب اصلی و مقصد کلی در این رساله، مطلع بودن از همین فقرات است (علوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۳۲).

توضیحات متعاقب این مقدمه این حقیقت را آشکار می‌سازد که علوی درک جدیدی از تاریخ و سیاست پیدا نکرده بود و مراد او از اساس سلطنت، همان شیوه درک اسلاف او از اقدامات و مآثر سلاطین بود، اما این همانندی ادراکی به معنای توقف در جایگاه نظری و ادراکی اسلاف نیست.

علوی را باید سرآغاز گسست از تاریخ‌نگاری منحصر به حوادث و وقایع سیاسی و جنگی دانست. بر این اساس وجه غالب اطلاعات ارائه‌شده او به امور صنعتی به‌ویژه صنایع نظامی اختصاص دارد. این امر البته کاملاً طبیعی است؛ زیرا با توجه به اسلحه‌آتشین روس‌ها که اساس تفوق نظامی آنان بر ایران بود و مهم‌تر از همه مشاهده کارخانه‌های متعدد اسلحه‌سازی روسیه، تفاوت ماهوی تولید صنعتی در روسیه و ایران، و به‌کارگیری ماشین‌آلات بخار و انواع دستگاه‌های پرس در تولید توپ و تفنگ، علوی را به دنیایی پرتاب کرده بود که از بیخ و بن با دنیای مادی و معنوی او تفاوت داشت. اما نکته مهم و محوری در دریافت علوی از اوضاع و احوال روسیه، دریافت نقش بنیادی سیاست و نهادهای سیاسی مدرن در تغییر ساختاری روسیه یا ظهور روسیه جدید بود. درک نبود شکاف تمدنی و فرهنگی میان روسیه و ایران در دو قرن پیش از آن و حتی برتری تمدنی و فرهنگی ایران و تغییر و تحولات به‌وجودآمده در روسیه طی دو قرن اخیر و در نتیجه ایجاد شکاف تمدنی و فرهنگی و برتری و استیلای سیاسی - نظامی روسیه بر ایران، منحصراً از مجرای دریافت و عمل سیاسی درست و مناسب ممکن شده است. فقر ماده تمدنی و فرهنگی روس‌ها (همان: ۸۰، ۱۸۱)، آگاهی از وضع خویش پس از آشنایی با دستاوردهای فرهنگی و تمدنی ممالک اروپای غربی، و ایجاد تحولات همه‌جانبه در روسیه یا به تعبیر علوی برپاداشتن نظام فرنگی (همان: ۱۲۳، ۱۵۱) به قافله‌سالاری پترکیبر چیزی جز درک مناسب سیاست‌مداران روسیه از شرایط جدید بین‌المللی نیست. درکی که نه تنها اقتصاد و اجتماع و فرهنگ را در روسیه دگرگون ساخت، بلکه نهاد سیاست را که مجری تغییرات بود در معرض تحولات ساختاری و بنیادی قرار داد و به نهادسازی سیاسی جدید در روسیه منجر شد.

نکته بسیار مهم و شایسته دقت در نوشته‌های علوی تلاش او در فراروی از ارضای حس کنجکاو و شخصی و انتقال اطلاعات به دست‌آمده به دربار و سران لشکری و کشوری

است. علوی در نخستین اشاره نسبتاً مختصر به اقدامات پتر در انتقال و ترویج علوم و فنون جدید و نظام‌فرنگی به روسیه و در ارزیابی کلی و نهایی از این اقدامات، در نهایت ظرافت به ایجاد نهادهای مدرن و نهادینه کردن قانون در اداره کشور اشاره می‌کند:

مدت پادشاهی و امپراتوری او پنجاه و سه سال بوده، قاعده و قانون بسیار و نظام مملکت‌داری و سپاه‌آرایی و سالدات به‌طریق نظام نگاه‌داشتن و جمعی از بزرگان و دانشمندان به‌جهت کانسل تعیین کردن، که هرگاه امری حادث شود، ایشان رفته در جای معینی نشسته فکرها کرده آن امر را از پیش بردارند (همان: ۱۳۳).

اگرچه توضیحات علوی بسیار کلی و گاه مبهم به‌نظر می‌رسد، اما با توضیحات بعدی اهمیت مطلب کاملاً آشکار می‌شود:

وضع کانسل این است که دوازده نفر از بزرگان و دانشمندان و اشخاصی که اعتماد و اعتقاد کلی بر افکار و اطوار ایشان باشد از دولت تعیین هستند و مواجب و نشان‌ها از دولت دارند، که هرگاه امری از هر مقوله روی می‌دهد، خواه در باب جنگ و منازعه، خواه در باب سایر امورات کلی، آن‌ها را خبر می‌دهند، که چه باید کرد. ایشان همگی جاها و مکان‌های معین دارند، رفته، نشسته فکر و مشاوره با یکدیگر می‌نمایند. اگر رأی همگی در آن باب به یک رأی قرار گرفت، با یکدیگر آمده، به پادشاه اظهار می‌نمایند و از آن قرار عمل می‌کنند و اگر رأی آن‌ها مخالفت دارد، ملاحظه می‌نمایند که چند نفر قسم دیگر و چند نفر مخالف آن‌ها گفت‌وگو می‌نمایند، هر سمت که بیشتر باشند آن را قبول کرده عمل می‌نمایند. اما پادشاه در هر حال از این فقرات قادر به تغییر و تبدیل هست (همان: ۱۶۱-۱۶۲).

این‌که پادشاه به‌تنهایی قادر به شناخت و تبیین همه مسائل و حوادث جاری و در نهایت تصمیم‌گیری و اقدام مناسب برای حل آن‌ها نیست، همچنین نیاز به وضع قوانین و قواعد مناسب برای اداره کشور، امری بود که پتر در فرنگ آموخته بود و با توجه به فقدان زمینه‌های عینی و ذهنی در روسیه، برای اخذ تصمیمات مناسب با مصالح عمومی نهادی متناسب با شرایط ایجاد کرده و از این‌رو مهم‌ترین ضربه را بر پیکر نظام استبدادی و پادشاه‌محور وارد کرده بود؛ امری که با درک مناسب از شرایط جدید صورت گرفته بود. این درک البته در زمان پتر نهادینه شده بود و تمامی هم‌وغم‌جانشینان پتر آن بود که «تمام نظام فرنگ را در میان خود جاری» (همان: ۱۸۱) سازند و،

هرچیزی که در هر جای عالم است، آن‌ها نیز آموخته و خود به عمل آورده باشند (همان: ۲۲۵).

مجموعه اطلاعات و آگاهی‌های علوی شیرازی از تغییرات و تحولات اجتماعی روسیه

(به‌ویژه تحولات سیاسی)، چگونگی پیشی گرفتن از همسایه تاریخنمیش ایران، ورود به جمع قدرت‌های بزرگ، گسترش شکاف تمدنی و نظامی، و تهدیدات بالقوه و بالفعل آن نسبت به همسایگانش اهمیت انکارناپذیری دارد و نمی‌توان نقش آن را در گشایش افق جدیدی نسبت به شرایط جدید بین‌الملل رد کرد. اما به‌سبب آن‌که داشته‌های روسیه جدید را صرفاً در ذیل نگاهی تاریخی برمبنای اعمال و اقدامات پترکیبر و جانشینانش می‌دید، قادر به عبور از لایه‌های ظاهری حوادث و وقایع و درک تفاوت‌های بنیادی میان نظام سیاسی و کشورداری قدیم و جدید از منظر نهادهای نویناد و دلالت‌های مفهومی و معنوی آن‌ها نشد. در نتیجه در ارائه دیدگاهی نظری و فکری از نظام‌های سیاسی جدید و بنیان‌های عملی آن‌ها، یعنی نهادها، ناکام ماند. اما در دریافت برخی از تفاوت‌های دنیای قدیم و نظام جدید فرنگی گام بزرگی برداشت. از منظر تاریخی می‌توان علوی را سرحلقه سفرنامه‌نویسانی دانست که از شرایط فکری و عملی قدیم فاصله گرفتند ولی به‌سبب توقف در درگاه شرایط جدید و سرگردانی میان این دو در گذر از مرحله ارائه اخبار و اطلاعات و ارائه دیدگاه و نظریه مستقل درباره نسبت حکومت و نهاد ناکام ماندند.

میرزا صالح شیرازی: نهادهای سیاسی انگلستان یا آزمون و خطای تاریخی

افزایش نیازهای علمی و فنی ایرانیان موجب شد تا یک‌سال بعد از سفر دوم میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه نخستین گروه از محصلان ایرانی از دربار ولیعهد در تبریز رهسپار انگلستان شوند. میرزا صالح شیرازی برخلاف سایر اعضای گروه که به دنبال تحصیل طب و فونونی از قبیل مهندسی توپخانه و تفنگ و چخماق‌سازی بودند، در مقام سرپرست گروه در پی «آموختن زبان فرانسه و انگریزی و لاتین و حکمت طبیعی» (شیرازی، ۱۳۸۷: ۹۲) بود که در آن برهه برای رجال دربار ولیعهد نام‌انوس و غیر ضرور می‌نمود. اما میرزا صالح به‌رغم محصل بودن و برعهده‌نداشتن وظیفه و مسئولیت سیاسی، برخلاف میرزا ابوالحسن خان ایلچی، توجه به امور بی‌ربط و مشاهده صرف ظواهر را پیشه خود نداشت، بلکه نظام سیاسی و ساختار حکومت و آیین مملکت‌داری کشورهای نظیر روسیه و انگلستان و امریکا را مطالعه و بررسی کرد و در این راه یک گام از اسلاف خویش پیش‌تر رفت. به همین سبب اطلاعات مندرج در سفرنامه او بسیار دقیق‌تر و فراوان‌تر از دو سفرنامه پیشین است. علاوه بر این، میرزا صالح از ریشه‌های تغییرات و تحولات روسیه و تا حدی اروپای غربی، به‌ویژه انگلستان، درک تاریخی وسیع‌تری

به‌دست آورد. آگاهی‌هایی که نخستین اطلاعات ایرانیان درباره سیر تاریخی تحولات اروپا بود (منصوربخت، ۱۳۸۷: ۱۵۱).

میرزاصالح پس از آن‌که «تاریخ انگلند را مفصلاً خوانده» و آگاهی‌های درخور اعتنائی از آن به‌دست آورد، تصویری تاریخی از انگلستان در ادوار قدیم ارائه کرد:

پنجاه و پنج سال قبل از تولد عیسی (ع) جولینس سیزا [جولیوس سزار] عزیمت تسخیر این جزیره را کرده، در آن وقت، مردم این ولایت، خانه‌ها از نی و چوب در جنگل و صحاری ساخته، تمکن نموده، گله و رمه بسیاری داشته، نه شهری و خانه‌ای داشته و نه علم و آدابی یافته، مثل بهایم اوقات می‌گذرانیده، رخوت هم نداشته، بلکه در آن وقت قاعده نبوده است که رخوت پوشند. ... اسلحه آن‌ها شمشیر و سپر و زلق بوده و در نهایت بی‌رحمی و بی‌مروتی، همیشه درصدد جدال و منازعه با یکدیگر بوده و به‌سبب نفاق و ناخوشی با هم، قیصر روم دست بر آن‌ها یافته، آن‌ها را مسخر نموده [نمود] (شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۹۷).

تصویر ارائه‌شده میرزاصالح که بر مبنای تحقیقات پژوهشگران انگلیسی است، آن‌چنان گویا و بدیهی است که از یک‌سو مستغنی از هر توضیح و تفسیری است و از سوی دیگر چندان وحشتناک و آکنده از خشونت و جنگ همه بر ضد همه است، که منطقی‌ترین انتظار از آینده آن، نابودی و پاک‌شدن از صفحه روزگار است. اما به مرور زمان بزرگان و پادشاهان برآمدند و با الگوگیری از سایر جوامع به تربیت مردم و اخذ علوم و فنون دیگران برخاستند. جریان مداوم و پرشتاب اخذ علوم و فنون دیگران موجب خروج سریع مردم جزیره از جهالت به کمال شد و بدان‌جا رسید که انگلیسی‌ها ترقی خود را «خواه در ملک‌داری و جنگ و خواه در انتشار علوم و صنایع و بدایع» (همان: ۳۴-۳۹) با روم قدیم مقایسه کردند؛ تا آن‌جا که در زمان اقامت میرزاصالح در انگلستان و در عصر «جارج ثالث»، «علوم و صنایع و بدایع» آن «ولا به‌اعلی مرتبه رسیده» و «علم کمتری» یعنی «کیمیا و یا دواسازی» «از اول دنیا» تا آن زمان «بدان نوع ترقی نکرده» بود (همان: ۳۶۰).

اما این ترقی چنان‌که اشارت رفت به حوزه علوم و فنون محدود نمی‌شد، در سیاست و ملک‌داری از آن هم پیش‌تر رفته بود. چندان‌که:

ولایتی به این امنیت و آزادی که آن را ولایت آزادی می‌نامند و در عین آزادی، به نوعی انتظام پذیرفته که از پادشاه الی گدای کوچه کلاً موافق نظام ولایتی، مقید هستند و هرکدام اندک اختلاف و انحراف از طریقه و نظام ولایتی نموده، مورد تنبیه می‌شوند، نه احدی را یارای

انحراف است. و در عین آزادی، به نوعی مردم صغیراً و کبیراً مقید به نظام ولایتی هستند که احدی را یارای مخالفت نیست، مگر این که مورد تنبیه واقع شود (همان: ۲۹۵-۲۹۶).

بنابراین پرسش اصلی میرزاصالح این است که چگونه این جماعت از آزادی «بهمی» و دشمنی و یکدیگرکشی به مرتبه‌ای رسیدند که در عین آزادی، انتظام و تقید به قانون را حفظ می‌کنند و در صورت تخطی تنبیه می‌شوند؟ پاسخ میرزاصالح اگرچه پاسخی تاریخی است، با تاریخ‌نگاری صرفاً وقایع‌نگارانه قدیم متفاوت است. پاسخ میرزاصالح بر دیدگاهی نظری با خاستگاه روشنگری استوار است که در هنگام حضور او در انگلستان به اوج رسیده بود. مفهوم ترقی اساس دیدگاه میرزاصالح به تاریخ را شکل می‌داد. میرزاصالح در خاتمه شرح کوتاه تاریخ انگلستان تصریح کرد:

غرض بنده از نگارش تاریخ سلاطین، طریق ترقی این ولا بوده، نه تاریخ پادشاهان (همان: ۳۶۱).

اما چرا این ترقی در انگلستان اتفاق افتاده است و نه در کشورهای مثل ایران و عثمانی؟! چرا آزادی در انگلستان به کشتار و هرج و مرج منجر نمی‌شد، اما در ایران و عثمانی به هرج و مرج مطلق می‌انجامید؟ چرا در ایران و عثمانی با کاهش صلابت و قدرت سلطان، سلطنت و مملکت هر دو تضعیف می‌شدند، اما برعکس در انگلستان دولت و ملت «انگریز» در اوج قدرت و صلابت بودند؟!

میرزاصالح با فراست دریافت که رمز دوام قدرت در انگلستان و بی‌ثباتی آن در ممالکی مثل ایران و عثمانی انحصاری نبودن قدرت سیاسی است. تقسیم قدرت سیاسی در جامعه و به‌رسمیت شناختن حقوق مردم، قدرت را به داشته‌ای همگانی تبدیل می‌کند و طبیعتاً همگان از سهم خود از قدرت، چونان سهم خویش از ثروت، محافظت می‌کنند. از سوی دیگر، ماهیت غیرمتغلبانه قدرت و اصل رضایت در تنفیذ تصمیمات سیاسی و قانون‌گذاری، راه تصاحب قدرت با اتکا به سلاح را مسدود و زمینه جنگ و جدال و خونریزی و ائتلاف اموال و نفوس را به کلی محو کرده است:

بالجمله کلیه دولت انگلند منقسم به سه قسم است: اولاً پادشاه و ثانیاً لاردر و یا خوانین، ثالثاً کامن و یا وکیل عامه مردم (همان: ۴۲۹).

با این تقسیم دولت/ قدرت اتفاق مهمی در جامعه انگلستان رخ داده بود و برخلاف جوامع شرقی، صاحبان قدرت با اصالت‌دادن به منافع کشور در طول یکدیگر عمل می‌کردند نه در عرض هم.

هیچ حکم و امری نمی‌شود، اعم از جزوی و کلی، مگر به رضای هر سه فرقه، فرضاً اگر پادشاه حکمی کند که موافق مصلحت ولایتی نباشد، وکیل رعایا مقاومت و ممانعت در جریان حکم مزبور نموده، مطلقاً تأثیری نمی‌بخشد و جاری نخواهد شد. و همچنین، اگر خوانین و پادشاه متفق شوند، وکیل رعایا راضی نبوده، ایضاً حکم آن‌ها، اگرچه مقرون به مصلحت بوده، جاری نخواهد شد. و اگر پادشاه و وکیل‌الرعیای اراده در انتظام مهمی نمایند و خوانین قبول نکنند، مهم مزبور بدون تأثیر می‌ماند، بالجمله، دولت انگریز را مثل دستگاهی قیاس کرده‌اند سه‌گوشه، در صورتی که هر گوشه منتظم بود، امور دستگاه برقرار و الا مختل می‌ماند. فرضاً پادشاه می‌تواند جدال با سایر قرال‌فرنگ نماید، لیکن اخراجات سپاه را کامن و یا وکیل رعایا حواله می‌کنند و در صورتی که آن‌ها راضی به جدال نبوده، وجوه اخراجات جنگی را حواله نمی‌کند و به آن سبب امور جنگ مختل می‌ماند. مختصراً، وکیل رعایا مطلقاً در حواله‌کردن وجوه دیوانی، پادشاه و خوانین را مدخلیت به وجه نمی‌دهند، و هر امری از جزوی و کلی که در جزیرهٔ مزبور روی دهد و یا امری که تازه رو دهد که باید فیصل دهند، مراتب را به مشورت خانه رسانیده [به شور و بحث می‌گذرانند]^۳ (همان: ۴۳۵).

جوهر سخن میرزاصالح این است که سیاست حوزه‌ای عمومی است و با منافع و مصالح عموم مردم سروکار دارد. شخص، گروه، یا طبقهٔ خاص، به سبب اتخاذ و اجرای تصمیمات مربوط به امور عامه نیازمند توافق و رضایت عمومی است. تا آن‌جا که:

هیچ‌کدام از این سه فرقه بدون مصلحت به دیگری، مطلقاً امری از جزوی و کلی نمی‌تواند جاری کند و کلاً و طراً هر چه حکم شود، مبنی بر مصلحت دولت‌خواهی خواهد بود (همان: ۴۳۶).

به این ترتیب، دریافت تاریخی میرزاصالح از تحولات تاریخی سیاست و شیوهٔ مملکت‌داری در انگلستان زمینه‌ساز تمهید مقدمات لازم برای درک و فهم نهادهای سیاسی مدرن می‌شود. بی‌تردید مفهوم دستگاه از ابداعات میرزاصالح نیست، زیرا در آن زمان مابه‌ازای مادی دستگاه به معنای ابزار و آلات مرکب از قطعات مختلف وجود نداشت و طبعاً در عرصهٔ سیاست نیز سخن گفتن از دستگاه معنایی نداشت. از این رو می‌توان ادعا کرد که دستگاه معادل فارسی مفهوم و معادلی خاص در زبان انگلیسی برای تمثیل و تشبیه امری اعتباری به امری حقیقی یا اصالی به کار رفته است. در این معنا، دولت و سیاست انگلستان به اقتضای الزامات اجزا و کلیت دستگاه عمل می‌کرد و افراد و اشخاص عهده‌دار مقامات و مناصب راهی جز عمل درون دستگاه و اهداف آن نداشتند. بر این اساس، آنچه زندگی سیاسی انگلستان را به پیش می‌راند، صرف اراده و تصمیم و غایات شخصی نبود، انگلستان

را نهادها اداره می‌کرد. وحدت عمل نهادها یعنی سه گوشه دستگاه در نهایت به عمل درست صاحبان قدرت و تحقق «مصلحت دولت‌خواهی» منجر می‌شد.

تأکید بر این نکته ظریف یعنی توجه میرزا صالح به مشورت‌خانه در میان نهادهای مدرن محتاج امعان نظر بیشتری است. چرا او بخش زیادی از سفرنامه‌اش را به مشورت‌خانه و امور مربوط به آن اختصاص می‌دهد؟ میرزا صالح به‌رغم توجه به اقدامات پادشاهان و بزرگان برای ترقی انگلستان، به فاعلان اعمال و افعال چندان اعتنا نمی‌کند. آنچه از نظر او مهم است نتیجه افعال و اعمال آنها یعنی ترقی است که در آداب و قواعد مملکت‌داری به‌صورت دستگاه سه‌گوشه، یعنی نهادهای مدرن، جلوه کرده‌اند. اما چرا پارلمان و ترجمه غیردقیق آن یعنی مشورت‌خانه مهم‌ترین این نهادها به‌شمار می‌آید؟ زیرا:

اولاً هرکدام از اجزای مشورت‌خانه رخصت دارند که در مشورت‌خانه، هرچه به ذهن آنها رسد، در امور ملکی و سایر موارد بیان نموده و احدی را یارای ممانعت آنها از گفت‌وگوی مزبور نیست (همان: ۴۳۱-۴۳۲).

مراد میرزا صالح این است که اگرچه عمل بسیار مهم است، پشتوانه نظری آن مهم‌تر است. با نظر ناقص و نادرست، عمل درست و مطلوب حاصل نخواهد شد. «رخصت‌داشتن» و کلاً در طرح آنچه در باب مصلحت عمومی تشخیص می‌دهند مقدمه اقدام درست و عمل معطوف به هدف و جلوگیری از ضرر و زیان مردم و دولت است. بنابراین پارلمان با شور و مشورت، مناسب‌ترین راه تصمیم‌گیری در نحوه اداره کشور را پیش پای دستگاه اجرایی قرار می‌دهد. راهی که همگان ملزم به طی آن بودند:

همه امور مملکتی و ولایتی و تجارتنی مطلقاً به رضای سه فرقه مزبور می‌گذرد. ولیکن این قدر باید دانست که این سه فرقه که عبارت از پادشاه و خوانین و وکیل رعایا باشند، متفقاً قدرت عظیمی دارند و هر حکمی که در مشورت‌خانه صدور یابد، کالوحتی‌المنزل است و احدی را یارای مخالفت آن نیست (همان: ۴۳۶).

به این ترتیب، میرزا صالح نخستین فرستاده درباری ایران بود که درکی تاریخی از تحولات جدید جهانی به‌ویژه روسیه و انگلستان پیدا کرد و برپایه مفهوم و گفتار غالب در اروپا، یعنی مفهوم ترقی، درپی توضیح و تبیین تحولات و تغییرات انگلستان و نظام سیاسی مبتنی بر نهادهای مدرن آن برآمد و دریافتی فراتر از دریافت ابتدایی اسلاف خویش به‌دست آورد. اما از آن حیث که نگاه او به تاریخ، صرفاً بر نتایج اعمال و افعال بازیگران تاریخی استوار بود، نتوانست میان کنش‌های افراد و گروه‌ها و رابطه آنها با شرایط اجتماعی از

یک‌سو و جنبه نظری و فکری اقدامات و تصمیمات و جایگاه آن‌ها در شکل‌گیری نهادها، تفکیک قائل شود. به عبارت دقیق‌تر، جایگاه و نقش عقل و پرسش‌ها و پاسخ‌های عقلانی در نهادسازی سیاسی محل اعتنا و دغدغه جدی میرزاصالح واقع نشد و درنهایت دریافت مبتنی‌بر آزمون و خطای او از تاریخ موجب شد که تفاوت مبنایی و ماهوی دنیای قدیم و جدید را درنیابد. میرزاصالح به‌رغم افق‌گشایی از جهان نو در فراروی ایرانیان و توجه و اهتمام جدی به نهادهای سیاسی انگلستان، در فهم ابتدایی خویش از نسبت نیاز به‌وجودآمده میان ایران و اروپا در عرصه امور مادی متوقف ماند و از پیامدهای تصمیمات و افعال آن‌ها نسبت به جهان و ایران غافل شد؛ درنتیجه با تفسیری عجیب از آنچه هست، راه ترقی را به روی دیگران بست:

قواعد دولت‌داری و قوانین مملکت انگلند مخصوص است به خود انگلند. به این معنی که هیچ‌کدام از ممالک دنیا نه به این نحو منتظم است و نه به این قسم مرتب. سال‌ها جان‌ها کنده و خون‌ها خورده و خون‌ها ریخته‌اند تا که به این پایه رسیده است (همان: ۴۲۹).

این عبارت صرفاً توصیف امر واقع نیست و جنبه شناختی ندارد؛ زیرا در عین توصیف واقعیت، از آن حیث که آن را نتیجه مستقیم جان‌کندن و خون‌خوردن انگلیسی‌ها می‌داند، راه خود را از علوی شیرازی جدا می‌کند. علوی شیرازی با تأکید مکرر به اقدامات روس‌ها در آموختن نظام فرنگی، ضرورت آموختن آن را به دیگران یادآور می‌شود. میرزاصالح در خوش‌بینانه‌ترین حالت به ضرورت و اضطرار در آموختن نظام فرنگی، امکان آموختن را خواسته یا ناخواسته در هاله‌ای از ابهام قرار می‌دهد.

خسرومیرزا (میرزاصالح افشار): نقش نظام فرنگی در رفع معایب حکمرانی روسیه

چهارده سال پس از سفر میرزاصالح به انگلستان در سال ۱۲۴۴ ق پس از شورش مردم تهران و قتل گریبایدوف، وزیرمختار روسیه، هیئتی به سرپرستی خسرومیرزا پسر هفتم عباس‌میرزا برای عذرخواهی عازم روسیه شد. میرزاصالح افشار ملقب به بهاءالملک، محرر میرزاصالح انصاری، شرح مشاهدات و دریافت‌های خود را از این سفر نوشته است. هرچند اشارات متعدد او در متن حاکی از آن است که نوشته‌ها حاصل جمع‌بندی مباحثات مشترک اعضای هیئت است.

آنچه در سفرنامه خسرومیرزا بسیار مهم است، تفاوت ماهوی آن با سفرنامه میرزاصالح شیرازی است. اگرچه او قریب یک‌ونیم دهه پس از میرزاصالح به اروپا سفر کرد، اطلاعات

و دریافت‌های سیاسی‌اش را، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان با سفرنامه‌ی میرزا صالح مقایسه کرد. سفرنامه‌ی خسرومیرزا را از حیث مطاوی و مندرجات با سفرنامه‌ی علوی شیرازی به روسیه می‌توان قیاس کرد. دلیل این امر را نه در تفاوت شخصیت و فهم و درک این دو که باید در تفاوت مرتبه و درجه‌ی تحقق تمدن جدید در روسیه و انگلستان مشاهده کرد. انگلستان در این روزگار در همه‌ی عرصه‌های تمدن جدید از سایر رقبا پیش‌تر بود، به‌گونه‌ای که برتری علمی، فنی، نظامی، و قدرت سیاسی آن کشور را با دیگر دولت‌های اروپایی نمی‌توان قیاس کرد. برعکس، روسیه به‌تعبیر علوی شیرازی «چون ... ماده نداشتند که بتواند اختراع نظامی یا صنعتی کرده باشند» گام‌های اولیه‌ی انتقال عناصر تمدن جدید را، به‌ویژه در علوم و فنون و صنایع، با موفقیت طی می‌کردند. در نتیجه روس‌ها در تأسیس نهادهای سیاسی مدرن هنوز صاحب دستاوردهای عمده و چشمگیری نشده بودند. اما اقداماتی در تحکیم نظام حکومتی و سیاسی خود انجام داده بودند که برای هیئت ایرانی بسیار مهم و درخور اعتنا بود. پادشاهان روسیه به قافله‌سالاری پتر در «آموختن نظام فرنگی»، ایجاد صنایع جدید و تولید انواع محصولات نظامی و غیرنظامی، تأسیس مدارس ابتدایی تا عالی، بیمارستان‌ها، و مراکز متعدد خدماتی، و بنیان‌گذاری سپاه و عساکر یا نظام توفیق یافتند، و در انتقال مداوم دستاوردهای تمدن جدید و پرکردن شکاف تمدنی میان روسیه و دولت‌های متمدنی اروپای غربی تلاش می‌کردند. این توفیقات در عین این‌که پیشرفت و آبادانی و رفاه مردم را در معرض دید هیئت ایرانی قرار می‌داد، به پرسش اصلی ایرانیان در طی دوره‌ی اول و دوم جنگ‌های ایران و روسیه، یعنی رمز قدرت روسیه و تفوق آن بر همسایگانش، پاسخ می‌داد. ایرانیان، بنیان‌های مادی و سازمانی قدرت روسیه را بی‌واسطه مشاهده می‌کردند، اما در عرصه‌ی سیاسی صرفاً امور مؤثر در ترقی روسیه برای هیئت ایرانی مهم نبود، بلکه دریافت هیئت خسرومیرزا و نویسنده‌ی سفرنامه ناظر به اموری بود که سرزمین ایران به شدت با آن‌ها درگیر بود. مشاهده‌ی احترام روس‌ها به «فرامین سلاطین سلف» (افشار، ۱۳۴۹: ۱۸۰) و تأسیس قشون حرفه‌ای و دائمی به تعداد «شصت‌هزار جین» که «اولاد آن‌ها کلاً سالدات می‌شود» (همان: ۲۱۶) و در نتیجه «دولت روس» در آینده برای قشون احتیاج زیادی به رعیت نخواهد داشت و فراهم‌ساختن زمینه‌ی «دوام سلطنت در سلسله‌ی واحد» امری بود که توجه میرزا مصطفی افشار را به خود جلب کرد. مشاهده‌ی هجده عمارت متعلق به پادشاهان روسیه که به‌دست چند نسل از آنان ساخته شده بود، حاصل اطمینان به دوام سلطنت بود:

چون دولت را دوامی هست و هرکه سنگی بر زمین گذاشت اطمینان دارد که سنگی دیگر ولیعهد او بر آن خواهد گذاشت، به مرور ایام این همه عمارات را به اتمام رسانده‌اند (همان: ۲۱۷).

بنابراین نهاده‌شدن سلطنت در خاندان پادشاهان «رومانوف» و اطمینان به بقا و دوام سلطنت حاصل اعتماد به پیروی و اطاعت مردم از امپراتور و از میان رفتن زمینه طغیان و عصیان بود. روس‌ها چگونه به این جایگاه رسیده بودند؟ «تربیت رعیت توسط دولت» و افزایش «ارادت رعیت به دولت» (همان: ۱۸۰) اساس این موفقیت بود.

اطلاع پترکبیر از اوضاع عالم و تحصیل علوم و فنون گوناگون و صرف هزینه‌های فراوان او و جانشینانش در انتشار علوم در میان مردم و پدیدآوردن «نظام» در «مهمات ملکی و مملکتی» راه و رفتار صحیح را به عام و خاص می‌آموزد و در نهایت اعضای جامعه را از گذشته و از مضار بروز اختلال مملکت آگاه می‌کند و «معایب تجدید سلسله سلطنت و محاسن بقای آن را در سلسله واحد» (همان: ۲۴۵-۲۴۶) آشکار می‌سازد. سابقه ذهنی میرزامصطفی افشار و تأکید بر تحمیل هزینه‌های سنگین بر مردم و مملکت به هنگام تغییر حکومت و سلطنت و لزوم ایجاد نهادهای مدرن در آموزش مردم و تثبیت بنیان‌های قدرت سیاسی و نظامی، چندان اهمیت دارد که در مباحثه با یکی از معارف پترزبورگ، که احتمالاً خودش او را ساخته است، در جواب او که از امنیت ایران می‌پرسد، از اقدامات فتحعلی شاه در ایجاد امنیت سخن می‌گوید، اما معروف پترزبورگ بیان می‌کند که شرط دوام این وضع تعیین ولیعهد و اخذ بیعت از «رؤسای قبایل و امرای ممالک و عموم اهالی مملکت، از ایل و رعیت» است تا در آینده کسی از فتنه‌گران در پی آشوب برنیاید (همان: ۲۴۷-۲۴۸). حاصل چنین اقدامی ایجاد نظام و نظم‌گرفتن قواعد صحیح مملکت‌داری است. در این صورت،

اگر این قاعده در مملکت شما نظام گیرد، به سبب حسن آب‌وهوای ایران و فراوانی نعمت چندان جمعیت شود که بر سایر ممالک تفوق گیرد و به جهت مزید ادراک اهل آن مملکت، امر صنایع آن قدر رونق می‌یابد که احتیاج آن بالمره از سایر ممالک منقطع می‌گردد و از راه دوری آن اقلیم از همسایه قوی از شر همسایگان محفوظ می‌ماند (همان: ۲۴۸).

نکته مهم در دریافت میرزامصطفی افشار از نظام سیاسی روسیه، موقعیت ابتدایی آن نسبت به سایر ممالک اروپاست. اشاره او به وجود این قول مشهور در اروپا که «پادشاهان روس بر جان و مال رعیت تسلط دارند ... این اجازت را هیچ‌یک از پادشاهان فرنگ

ندارند» (همان: ۲۹۶)، به این منتج می‌شود که پادشاه روس به‌رغم چنین قدرتی «کمتر اتفاق می‌افتد» (همان) بی‌جهت شخص بی‌گناهی را مجازات کند و به همین سبب، دیوان‌خانه‌ها و مشورت‌خانه‌ها برای اصناف گوناگون به‌وجود آمده است تا به امور آن‌ها رسیدگی کنند. ظاهراً، افشار از وجود نهاد پارلمان در اروپا بی‌خبر نبود و برخلاف میرزا صالح، که مشورت‌خانه را به پارلمان ترجمه می‌کرد، مشورت‌خانه را نه نهادی مستقل از نهادهای اجرایی که مشاور آنان معرفی می‌کند:

اهل مشورت در امور داخلی و خارجی مشاوره می‌کنند و صورت شور را به صاحب هر کاری که در انتظام آن مأمور است می‌رسانند. اگرچه او را ایرادی باشد، خواهد گفت و کار به استدلال و اثبات خواهد رسید و الا اجری خواهد داشت. در پترزبورغ غیر از آن‌ها چند نفر از عقلا هستند که منصب قانون‌نویسی دارند و آن‌ها را تشریلاتور^۱ می‌خوانند. این اشخاص در تصحیح قوانین ملکیه و اصلاح عادات خلق نظر می‌کنند و تصرفات خود را در هر امری از امور به متصدی آن گفته به تعجیل و تدریج موافق مقتضای وقت و امر اجرا می‌دارند (همان: ۳۵۵).

بنابراین در روسیه نه یک مشورت‌خانه، که مشورت‌خانه‌های متعددی ترسیم شده بود تا در تمهید مقدمات پارلمان، به کار اصلاح عادات و اخلاق و افکار مردم و حکمرانان بپردازد و با وضع و اصلاح قوانین، رابطه متقابل آنان را براساس قانون تنظیم و تثبیت کند.

میرزا حسین خان آجودان‌باشی (عبدالفتاح گرمردی): تناقض اقتدار سلطنت با قانون و آزادی و خودسری

یک دهه بعد از مأموریت هیئت خسرو میرزا به روسیه، بر اثر دخالت انگلستان در مسئله هرات و تهدید ارضی ایران، دربار محمد شاه میرزا حسین خان نظام‌الدوله، آجودان‌باشی، را به اروپا فرستاد، تا ضمن جلب حمایت دولت‌های اروپایی از فرانسه اسلحه بخرد. سفرنامه این سفر را میرزا عبدالفتاح خان گرمردی نوشته است. عبدالفتاح گرمردی و سایر اعضای هیئت همچون سایر مأموران ایرانی پس از ورود به خاک اروپا، با مشاهده بدایع و عجایب فنی و صنعتی، و زیبایی ظاهری شهرها و روستاها دچار حیرت شدند و مشاهدات خود را انعکاس دادند. از آن‌جا که عبدالفتاح گرمردی و آجودان‌باشی برخلاف هیئت خسرو میرزا، برای مشاهده کارخانجات و بنیان‌های علمی و فنی تولید مدرن و همچنین تغییرات علمی و فنی کشورهای اروپایی و مقایسه آن با اطلاعات

مندرج در سفرنامه‌های پیشین مجال و امکان کافی نداشتند، لاجرم در مشاهده مصنوعات و کالاها متوقف ماندند.

آنچه در سفرنامه میرزا عبدالفتاح گرمودی آشکارا مشاهده می‌شود پس‌روی مأموران دربار ایران در دریافت و درک شرایط سیاسی بین‌المللی و نسبت متقابل ایران با آن و نقش نظام‌های سیاسی و نهادهای آن‌ها در قدرت سیاسی و نظامی دولت‌های اروپایی است. زیرا به‌رغم فقدان مجال و امکان دریافت ژرف‌تر از مبانی قدرت علمی و فنی دولت‌های اروپایی، اطلاعات آماری درخور توجهی، هرچند مختصر، از نفوس کشورها، شهرهای بزرگ، استعداد نظامی و جنگی بری و بحری، تعداد قشون، و حدود اربعه در ذیل عنوان اوضاع ممالک یا اوضاع دولت، یا اوضاع ولایت، ارائه می‌دهد، اما به‌نظام سیاسی و مبانی سازمانی قدرت سیاسی و تهدیدات ناشی از آن بسیار کم‌توجهی می‌کند و عجیب‌تر آن‌که این بی‌توجهی به سیاست در جریان سفری رخ می‌دهد که با هدف بهره‌برداری از قدرت سیاسی دولت‌های اروپایی برای فشار بر انگلستان صورت گرفته است. اما چرا چنین رفتاری از آجودان‌باشی و عبدالفتاح گرمودی صادر می‌شود؟ علت اصلی چنین رفتاری آگاهی محدود و ناقصی بود که درباریان و صاحب‌منصبان ایرانی از دو مقوله قانون و پارلمان و نقش آن‌ها در کاهش قدرت پادشاه و حکمرانان پیدا کرده بودند. این دریافت از آن‌رو ناقص و نادرست بود که به‌رغم کاهش اختیارات و اقتدار پادشاه و حکمرانان در اروپا و انقیاد آنان در برابر قانون، نهادهایی شکل گرفته بود که هم قدرت دولت و مردم را در حوزه‌های متعدد اجتماعی افزایش کمی و کیفی داده و هم اعمال خودسرانه و خودکامانه را محدود ساخته بود، و تصمیمات و اقدامات سیاسی را در مجرای تأمین مصلحت عمومی به جریان انداخته بود. اما دربار ایران و برخی از مأموران آن اصرار داشتند با چشم‌پستن بر این واقعیت، کاهش اقتدار پادشاه و محدودسازی اختیارات او را به‌معنای ضعف حکومت و مردم و به‌خطر افتادن اساس استقلال کشور قلمداد کنند. از این‌جا بود که آزادی رعیت و دخالت آنان را در سیاست خودسری و دخالت بی‌جا در امور تلقی می‌کردند. از همین‌رو گرمودی در معرفی اوضاع سیاسی اتریش با رضایت و خوشحالی تمام نوشت:

اوضاع این ولایت در هر باب مثل سایر ممالک فرنگستان است. لیکن سرکار امپراتور خود بنفسه مثل سلاطین ایران و روس در امور سلطنت مختار و مقتدرند. رعیت مطلقاً در امور سلطنت دخلیت ندارند، سهل است که احدی کتب قوانین و کاغذهای اخبار سایر دول را نمی‌تواند به ولایت نمسا داخل نماید، به علت این‌که در کتب قوانین و کاغذهای اخبار

فرنگستان بعض فقرات درباب آزادی و غیره که دلالت بر کسر اختیار سلاطین می‌کند می‌نویسند، لهذا راضی نمی‌شوند که رعیت نمسا از این اوضاع استحضار به هم رسانیده به فکر آزادی و خودسری بیفتد (گرمودی، ۲۵۳۶: ۳۲۷-۳۲۸).

با این نحوه دریافت از نهادهای سیاسی مدرن، عبدالفتاح و آجودان‌باشی با صراحت بر این ادعا پای می‌فشارند که با استقلال و قدرت مستقلة سلطان نیز می‌توان همچون حکومت‌های مبتنی بر قانون به پیشرفت و ترقی رسید. اما نکته مهم‌تر این است که اینان، آزادی را نه به معنای مفهومی بنیادی، رکنی از ارکان اندیشه سیاسی جدید، و به معنای اصطلاحی آن در دوران مدرن بلکه به معنای لغوی در زبان فارسی معنا می‌کردند. در بدبینانه‌ترین حالت می‌توان گفت با این کار کلام را از موضع اصلی آن تحریف می‌کردند و در خوش‌بینانه‌ترین حالت می‌توان این کار را خلط بین دو مفهوم و ناتوانی در تمییز معانی کلمات دانست. اما این چالش و درگیری ذهنی در رویارویی با واقعیت جدید رنگ باخت. گرمودی پس از ورود به انگلستان بسیار تلاش کرد تا هرج و مرج ناشی از آزادی را به رأی‌العین ببیند، اما:

هریک به اقتضای طبیعت خود رفتار می‌نمایند نه ضعیف را از قوی ترسی است و نه وضعی را از شریف بی‌می، هرچه اهتمام رفت که در میان ملت ظالمی یا مظلومی ظاهراً یافت شود، رؤیت نشد قومی هستند همه آزاد و خودسر ولیکن فیما بین این ملت، قانونی گذاشته‌اند و نظامی برپا کرده‌اند که از اعلی و ادنی احدی آن جرئت را ندارند که پا از اندازه قانون بیرون گذارند، امرا و کبرا و ضعفا و فقرا همیشه با هم مخلوط‌اند و هیچ‌کس را قدرت نیست که خلاف قانون دولت نسبت به یکدیگر رفتار کنند (همان: ۳۸۱).

به این ترتیب عبدالفتاح گرمودی با قضیه‌ای متناقض‌نما روبه‌رو می‌شود، از یک‌سو با نگاه از پس عینک سنت، آزادی را با خودسری همسان می‌انگارد و از سوی دیگر در عمل، قدرت بی‌چون‌وچرای قانون را در حفظ حدود آزادی و ممانعت از تبدیل آن به خودسری ملاحظه می‌کند. همین تعارض ذهنی موجب می‌شود تا در سخن‌گفتن از کیفیت پارلمان و مشورت‌خانه انگلستان، گزارشی چندخطی، تقلیل‌گرایانه و در نهایت ایجاز ارائه کند:

کیفیت مشورت‌خانه به وضعی است که در همه دولت‌ها علی‌قدر مراتبهم چند نفر از جانب دولت و رعیت تعیین کرده‌اند که همه آن‌ها با همدیگر شور و مصلحت کرده، حسن و قبح آن را با هم می‌سنجند و هر یک هر چه صلاح دانند نوشته در آخر ملاحظه می‌نمایند، هر طرف در عدد زیاد باشد به رأی آن عمل می‌کنند (همان: ۳۹۱).

چنین برخوردی با نهاد پارلمان و سایر مقولات دنیای جدید، معنایی جز سرگردانی میان شرایط قدیم و جدید ندارد؛ زیرا این دو تن در سایر موارد و عرصه‌ها مانند اقتصاد و صنعت و فرهنگ نیز سرگردانند. مثلاً ضمن تأکید بر توجه «اهل فرنگستان» به تعلیم و تعلم افراد؛ سررشته‌داشتن در علوم و صنایع، کم‌بودن بی‌سوادی، و کارکردن و اجرت‌گرفتن در ازای آموختن «علوم کلیه و صنایع ضروریه» باز استتاجی عجیب ارائه می‌کنند:

انصافاً اکثری از اهل ممالک فرنگستان مردمان زرنگی هستند و اغلب اوقات برای جلب نفع دنیوی بعضی اساس‌ها چیده در ضمن آن منفعت کلی می‌برند که هرگز در قوه‌ اهلالی سایر ممالک نیست (همان: ۳۹۸).

به این ترتیب آجودان‌باشی و عبدالفتاح گرمرودی دقیقاً سه دهه بعد از میرزا ابوالحسن خان ایلچی از همان زاویه دید، امور را ملاحظه کردند و در نهایت عجز خود را از درک تفاوت ماهوی پدیدارها و دستاوردهای تمدن جدید آشکار ساختند و به‌رغم مواجهه با مسائل عظیم و بنیان‌افکن، پرسش‌هایی بنیانی و عقلانی درباب علل و ظهور شرایط جدید جهانی مطرح نکردند.

رضاقلی میرزا نایب‌الایاله: از تقدیر تا بنیادهای اجتماعی مفاهیم سیاسی

آخرین سفرنامه این عصر به رضاقلی میرزا نایب‌الایاله پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما، حاکم فارس، تعلق دارد. فرمانفرما پس از مرگ فتحعلی شاه با داعیه سلطنت به جنگ با محمدشاه پرداخت، اما شکست خورد. پیش از دستگیری او پسرانش رضاقلی میرزا، نجف‌قلی میرزا، و تیمور میرزا در سال ۱۲۵۱ ق از شیراز فرار کردند و با خروج از ایران و ورود به عراق، سرانجام در سال ۱۲۵۳ ق / ۱۸۳۶ م وارد لندن شدند.

سفر این سه برادر نه برای رفع نیازمندی‌های سیاسی، نظامی، علمی، و فنی دربار قاجار آغاز شد و نه از روی شور و شوق دیدن عجایب و غرایب «ممالک یورپ» و نه کنجکاوی و تحقیق حقیقت. آنچه موجبات سفر این سه تن را فراهم ساخت، بیم جان و افتادن در ورطه هلاکت بود. اتفاقاً همین امر موجب شد تا رضاقلی میرزا در عین به‌سربردن در بیم و امید نسبت به فرجام خود و خانواده‌اش، بدون تعهد اخلاقی و شغلی و فکری به دربار به‌رغم فقط شش ماه اقامت در انگلستان، اطلاعات فراوان و کمابیش روشنی در سفرنامه‌اش درج سازد. این سفرنامه امتیازات فراوانی نسبت به دیگر سفرنامه‌ها دارد. او پس از بازگشت از انگلستان تا سال ۱۲۷۹ ق در عتبات عالیات و بغداد ساکن بود و در این سال پس از

فراهم شدن زمینه بازگشت، به هنگام عبور از کرمانشاه درگذشت. اگرچه سفرنامه او به موقع در معرض استفاده خواص و عوام قرار نگرفت، طبعاً ارزش آن در وهله نخست نه از مقدار و میزان تأثیرگذاری در زمان حیات مؤلف که از منظر مرحله‌ای از فرایند دریافت ایرانیان از شرایط جدید جهانی و جنبه‌های متعدد قدرت، نظام، و نهادهای سیاسی ممالک اروپایی ارزش‌های بی‌چون و چرایی دارد.

رضاقلی میرزا برخلاف اسلاف سفرنامه‌نویس خویش، مجال یافت تا قبل از خروج از آسیا، به سبب آشنایی با حکیمی فرنگی به نام الی اسمیت (Eli Smith)، که رئیس مسیون مذهبی امریکایی در لبنان بود، از برخی یافته‌های علوم و فنون جدید، مثل «نقشه عالم»، «حدود هر مملکت»، «کره آسمان»، «دوازده برج و اشکال کواکب ثوابت» و متحرک بودن «کره آسمان»، «وزن ثقل هوا»، «نیروی برق»، «کارخانه باسمة چاپ»، و «مرکب نار»، یا کشتی بخار، آشنا شود (رضاقلی میرزا، ۱۳۷۳: ۲۷۴-۲۸۰). این حکیم در پاسخ به سؤال رضاقلی میرزا از وطنش پاسخ داد: «اصل من انگریز است. از طایفه [ای] که به فکر و تدبیر بعضی از ممالک ینگی دنیا مسلط و در آنجا متوطن گردیده [اند]» (همان: ۲۷۴). با این پاسخ و مشاهدات بعدی، رضاقلی میرزا از آزمایش‌های علمی حکیم فرنگی، در همان بدو امر نکته مهم و بنیادی‌ای دریافت: نقش «فکر و تدبیر» در دستاوردهای جدید طوایف فرنگی و تفوق و تسلط آنان بر دیگر نقاط جهان، اما پس از ورود به انگلستان و مشاهده ظواهر امور، وجود تمدن جدید در انگلستان را ناشی از بخشش بخشنده بی‌منت دانست:

آنچه خداوند عالم بندگان خاص را وعده در نعمت‌های آخرت داده، معاینه به جهت ایشان در دنیا فراهم آمده است ... باری حضرت بخشنده بی‌منت به جهت اتمام حجت، نعمت خود را از هر جهت، حقیقت بر آن قوم تمام کرده و متهای لذت به جهت ایشان عطا فرموده است (همان: ۳۹۴).

رضاقلی میرزا با تقلیل پدیدارهای تمدنی و دستاوردهای بشری به نعمات طبیعی، بین تولیدات انسانی و مواد طبیعی و خام خلط می‌کند و به همین سبب قادر به درک جایگاه فکر و تدبیر یا عقل انسانی در تمدن جدید نیست. اما با افزایش اطلاعات و آگاهی تاریخی از تحولات انگلستان بار دیگر به نقش حکمت و تدبیر توجه می‌کند:

بعد از این که بر حکما و مدبرین فرنگ مشخص گردید که از بخار می‌توان اغلبی از لوازم و ضروریات را درست نمود و بخار باعث حرکت بسیاری چیزهاست ابتدا جماعت انگریزی که در ینگی دنیا بودند اختراع کشتی آتشی را کرده ... و بعد جمیع حرفه‌ها و صنایعی که

در میان ایشان متداول است و محتاج به چرخ و حرکت می‌باشد جمیعاً را به دستیاری بخار متحرک می‌سازند و مبالغی صرفه به‌جهت مخارج ایشان به هم رسیده است (همان: ۴۱۲).

ناگفته پیداست که مراد از سخنان مزبور اشاره به انقلاب صنعتی و استفاده از ماشین بخار در فرایند تولید کالا است. اما نکته درخور تأکید در فقره منقول در فوق، اشاره به نقش «حکما و مدبرین» یا دانشمندان علوم طبیعی در انقلاب صنعتی و تحول فنون تولید است. ظاهراً این اشاره آغاز تحول جدی در ذهنیت رضاقلی میرزا در رویکرد ریشه‌ای به بنیان‌های تمدن جدید است. اما بار دیگر پس از مشاهده کارخانجات متعدد به‌ویژه صنایع نظامی، دستاوردهای تمدنی را به نعمات طبیعی تقلیل می‌دهد:

سبحان!... خداوند عالم چقدر اسباب و دستگاه دنیاداری به ایشان داده است (همان: ۴۵۲).

این نحوه نگاه تقلیل‌گرایانه و ساده‌سازی امور، چنان رضاقلی میرزا را شیفته خود ساخت که با ملاحظه «آلات جراحی و اسباب طبابت و کحالی» نتیجه گرفت:

هزار ناخوشی صعب که در نزد اطباء ایران علاج نمی‌بود چنان به‌سهولت علاج او را کرده و اسبابی درست کرده‌اند که هر طفلی می‌تواند معالجه نماید (همان: ۴۳۳).

این سرگشتگی میان درک عملی و علمی ریشه‌های تحولات انگلستان رضاقلی میرزا را همچنان در حیرت نگه می‌دارد. اما از خلاف‌آمد عادت، رضاقلی میرزا به نکته‌ای اساسی توجه می‌کند که هیچ‌یک از فرنگ‌رفتگان تا آن زمان با چنان وضوح و دقتی به آن توجه نکرده بودند. او پس از ذکر نیاز انگلستان به پنبه هندوستان و واردات آن می‌نویسد:

پنبه را از هندوستان خریده، پنج ماه کرایه کشتی می‌دهند و در روی دریا آن پنبه می‌آید تا به لندن می‌رسد تنخواه عشور و مالیات آن که بیرون رود، مزد رشتن و بافتن که محسوب گردد، دوباره آن پارچه و چلواری که از آن پنبه به‌عمل آمده است، همان پارچه را به‌خصوصه بار کشتی کرده پنج ماه دیگر کرایه داده تا به مملکت هندوستان می‌رسد. در آنجا ارزان‌تر از آن پارچه که مثل آن است به فروش می‌رسانند و به‌واسطه همین سهولتی که در کارها اختراع کرده و در صنایع پدید آورده‌اند تمام کسبه مملکت بعیده را به ستوه آورده‌اند و از شغل و عمل بازداشته‌اند ولیکن در مملکت خودشان چنین نیست اگر کاری به‌سهل به‌هم رسد که موجب ضرر عموم شود و جمعی به‌واسطه آن عمل از مکسب، خسران و ضرر ببینند اگرچه نفع و مدخول آن بی‌شمار باشد مرتکب نخواهند شد و از دولت قدغن است که احدی نمی‌تواند نزدیکی بدان شغل رود مثل این که در مملکت فرانسه متداول آن است که از چغندر، قند و شکر خوب می‌سازند و بسیار ارزان تمام می‌شود و در انگلند جمعی در این اوقات

چغندر بسیار به عمل آورده در انگلند خواستند نیز از چغندر قند سازند از این که ضرری کامل به تجار و رعایای ینگه دنیا می‌رسید که عامل شکرکشتن و شکر فروختن‌اند لهذا ترک آن عمل شد و قدغن شد که کسی مرتکب نشود (همان: ۵۲۰).

تردیدی نیست که با توجه به مدت اقامت شش ماهه رضاقلی میرزا در انگلستان و تقلیل‌گرایی‌ها و ساده‌اندیشی‌های پیشینش، فقره اخیر را باید درکی عمیق از نقش فناوری مدرن در تولید انبوه، ارزان، و رقابت‌ناپذیر برای تولیدات دستی و سرانجام ورشکستگی صنایع دستی ممالک دیگر دانست. حتی اگر رضاقلی میرزا این نکته را از هندیان حاضر در لندن یا از دیگران آموخته باشد، درک و توجه بدان بسیار مهم است. افزون‌بر آن درک این نکته مهم که استعمار در پی استعمار و آبادانی نیست و سود خویش از زیان کسان می‌جوید، نکته بسیار عمیق و دقیقی است که به هیچ‌رو نادیده‌گرفتنی نیست. اما عجیب آن است که رضاقلی میرزا پس از توجه به صنعت و اقتصاد انگلستان، دگرباره به تفسیر وارونه از سیاست و تحولات سیاسی در انگلستان روی می‌آورد و کماکان درک او از تحولات اقتصادی و صنعتی انگلستان و تحولات سیاسی آن دو روی یک سکه‌اند. پس از استناد به تواریخ انگلستان و توصیف همانندی «اهل فرنگستان» و «انگلستان» با «بهایم و حیوانات» تبیینی سطحی از علت مهاجرت مردم به ینگه دنیا ارائه می‌دهد:

اغلب در میان پادشاه و رعایا خصومت برقرار بوده جور و تعدی ظلم و ستم زیاده از حد پایدار بوده و مردم آن‌جا به علت جور و اغتشاش متفرق ینگه دنیا و سایر جزایر بحر گشته به هیچ‌وجه آسایش نداشته. ظاهر است که هر وقتی از اوقات به حسب سزای مخلوق هر مملکت از غایت حکمت حضرت قدیر رب‌العزت جور و عدوان را در ناحیه و مملکتی مقرر می‌دارد و چنانچه در این اوان این صنعت ذمیمه در مملکت آسیه و بلاد مشرق اشتهاری تمام دارد و فراقت^۵ از میان خلق آن مملکت برداشته شده است و به‌خلاف آن در ممالک اروپه محال است که ظلمی واقع شود (همان: ۵۲۴-۵۲۵).

صرف‌نظر از اطلاعات ناقص تاریخی رضاقلی میرزا از وضعیت سیاسی انگلستان در هنگامه کشف ینگه دنیا و علل و اسباب مهاجرت مردم انگلیس به آن‌جا، تعارض مقدمه و تالی در استدلال رضاقلی میرزا حل‌نشده باقی می‌ماند و مشخص نمی‌شود که چرا در ممالک اروپا ظلم از میان رفت. پادشاهان از مردم‌کشی دست برداشتند یا بالعکس؟! و «اشتهار» این «صفت ذمیمه در ممالک آسیه و بلاد شرق» خواست و حکمت خداوند است یا عملکرد مردم؟! اما به‌رغم چنین تفسیری از تفاوت سیاست و حکومت در شرق و غرب، نخستین گام‌ها را در شناخت دقیق مفاهیم سیاسی و تفکیک آن‌ها از یکدیگر، برمی‌دارد:

لفظ دولت که از ایشان در السنه و افواه مشهور است بر دو قسم [است]: یکی دولت خاص است و دیگری دولت عام اما دولت خاص که می‌گویند منظور پادشاه و وزرا و بعضی از ارکان دولت می‌باشند و دولت عام که گویند نفوس آن مملکت از شاه الی فقیر همگی را متصور دارند (همان: ۵۳۸).

توضیح فوق بدین معناست که رضاقلی‌میرزا با مفهومی جدید از دولت و بی‌سابقه در تفکر سیاسی قدیم یعنی معادل state آشنا شده است و همچنین دیگر مفهوم دولت یعنی کابینه cabinet یا هیئت دولت را نیز مفهومی مدرن و بی‌سابقه یافته است. رضاقلی‌میرزا با توسل به این دو مفهوم و شرح و بسط آن‌ها به تمهید فهم مقدمات نظام سیاسی انگلستان و نهادهای آن می‌پردازد:

آن دولت دولتی است عام و همه مشارکت در دولت دارند و قانون روز اول بر این قرار بوده است و سبب استقامت و کثرت مکنت خود را نیز در اتفاق آرا و مشارکت عموم دانسته‌اند و این بدیهی است بعد از آن‌که هرکس فی‌نفسه شریک در آن دولت باشد هر یک صرفه و صلاح خود را از دست نخواهد داد و متصل درصدد خیرخواهی دولت خواهند بود. بعد از این‌که مشخص گردید که دولت عام است و در فیصل مهمات اتفاق آرا شرط است، لازم می‌آید که در هر جزء مطلبی عموم اجماع در مشورت کرده باشند و این امر محال بود. به‌واسطه این‌که اجماع چندین کرور خلق در هر وقتی ممکن نبود بنابراین قرار کائیل در میان ایشان مقرر گردید (همان: ۵۳۹).

با چنین تعبیر و تفسیری از دولت عام، رضاقلی‌میرزا از جامعه تعریفی سیاسی ارائه می‌دهد و جامعه را واحد سیاسی مترادف و هم‌معنا با دولت فرض می‌کند. چنین دولتی با «مهمات» و مسائل و مشکلاتی روبه‌روست که با منافع عموم سروکار دارد و سبب «استقامت» و «کثرت مکنت» چنین جامعه‌ای، مشارکت خیرخواهانه عموم است. اما چون مشارکت مستقیم عمومی در هر زمان و مکانی ممکن نبود، نظام «کائیل» (council) یا مجمع مشورتی و به تعبیر دیگر وکالت یا نمایندگی به‌وجود می‌آید. رضاقلی‌میرزا در توضیح این وضع با تعبیر مشابه با میرزا صالح، از سه مجمع «کائیل» نام می‌برد:

بنابراین مجمع کائیل بر سه فقره منقسم گردیده فرقه عموم که وکلای خلق باشند و فرقه وزرا که مدبر امور سلطنتند و فرقه [ای] هم لاردها که ارکان دولت محسوب می‌شوند (همان: ۵۴۱).

سپس با تفصیل تعداد وکلای پارلمان، نحوه اداره آن، آداب و شیوه شور و مشورت، فعالیت و تعطیلی و طرز کار هیئت دولت و تعداد وزرا را توضیح می‌دهد.

سرانجام رضاقلی میرزا اشاره‌ی ناقص میرزا عبدالفتاح گرمرویدی به احزاب انگلستان را ذیل دو «طایفه» ویگ و توری تکمیل می‌کند:

شغل وزارت و پیشکاری آن دولت محول به دو فرقه است یکی را فرقه ویگ و فرقه [ای] را طوری می‌گویند و اختلاف آن دو طایفه به حسب اعتقاد در معمولات دولت و مهمات در مملکت است و هر یک را اعتقاد آن است که باید عوام دولت متفق بر اعتقاد یکی از آن طایفه شوند یعنی اعتقاد عامه مقرون به اعتقاد یکی از آن دو فرقه باشد آن طایفه وزیر و پیشکار خواهند شد (همان: ۵۵۴).

در نهایت عقاید سیاسی این دو فرقه را توضیح می‌دهد، عقاید توری‌ها حفظ قواعد و مرسومات قدیم و عقل و حکمت به دست آمده است، و عقاید ویگ‌ها بر رفتار به مقتضای روزگار و مصلحت دولت و چرخش و گردش قدرت بر پایه مشارکت و موافقت و مخالفت مردم استوار است. به این ترتیب اگرچه رضاقلی میرزا از زمان کافی و مهم‌تر از آن مقدمات لازم نظری و اجتماعی برای درک بنیان‌های فکری و تحولات اجتماعی بی‌بهره بود، به رغم مدت کم توقف در انگلستان به دریافت درخشان و کمابیش روشنی از نهادهای سیاسی مدرن و جایگاه آن‌ها در حل مسائل سیاسی و اداره انگلستان دست یافت. اگرچه احتمالاً به سبب بیم جان و موقعیت خاص خویش از بیان نسبت آن سیاست با آینده ایران طفره رفت، به علت زندگی در تبعید دریافت‌های ابتدایی‌اش نیز بر اذهان خواص و عوام تأثیرگذار نبود.

نتیجه‌گیری

برخلاف صورت‌های قدیم غلبه و سلطه جوامع و کشورها بر یکدیگر که جنبه سیاسی و غارتگری و باج‌گیری داشت و قوم غالب تمدن و فرهنگ خویش را نمایندگی نمی‌کرد و از توانایی لازم در ایجاد تغییر و تحول در ارکان و بنیان‌های تمدن‌های سرزمین مغلوب بهره‌مند نبود، استعمار یا صورت جدید سلطه و غلبه در میان جوامع بشری، افزون بر سلطه سیاسی، نفی استقلال سیاسی جوامع، و برقراری روابط تجاری، ابتدا با تحمیل قدرت نظامی ناشی از کاربرد اسلحه آتشین در رویارویی‌های نظامی به دوران کارآمدی اسلحه سرد پایان داد و با ایجاد نیاز به اسلحه آتشین و سازمان نظامی جدید در جوامع غیراروپایی آنان را به خویش وابسته ساخت. در مرحله بعد با انتشار محصولات صنعتی جدید، جوامع مزبور را به کالاها و محصولات و سپس فناوری و علوم جدید نیازمند ساخت. جامعه ایران نیز از

این امر مستثنی نشد، اما به لحاظ شرایط خاص تاریخی جزء معدود ممالکی بود که تحت سلطه مستقیم استعمارگران قرار نگرفت و با قرارگرفتن در شرایط نیمه‌استعماری از فرصت مناسبی برای حل مسائل برآمده از ظهور استعمار برخوردار شد. بنابراین، دربار فتحعلی‌شاه و محمدشاه برای رفع نیازهای جدید تسلیحاتی، انتقال علوم و فنون جدید به‌ویژه علوم و فنون نظامی و استمداد از دولت‌های اروپایی برای مقابله با دیگر دول استعمارگر هیئت‌های متعددی را روانه ممالک اروپایی کردند. اعضای هیئت در وهله نخست با مشاهده عمران و آبادانی، رونق اقتصادی، و صنایع جدید نظامی و غیرنظامی از سویی با پی‌بردن به بنیان‌های مادی قدرت سیاسی، نظامی، و اقتصادی دولت‌های اروپایی، به علل و اسباب نیاز به علوم و فنون جدید، بیش از پیش پی بردند و از سوی دیگر تفاوت ماهوی علوم و فنون جدید را که در جانشینی نیروی تولید ماشین به جای عضلات انسان و حیوان، تولید انبوه و ارزان، و ناتوانی صنایع دستی در رقابت با صنایع ماشینی نمود یافته بود، آشکارا دریافتند. اما به‌رغم مشاهده نظام‌های سیاسی جدید غربی و ستایش و تمجید از دو دستاورد مهم آن‌ها - که از بین بردن توسل به اسلحه و جنگ برای کسب قدرت سیاسی و تثبیت نظام و شکل حکومت و تنظیم روابط دولت و مردم براساس قانون و ممانعت از تجاوز آنان به حقوق یکدیگر و مهار ظلم و ستم بود - به نقش نهادهای مدرن در نظام سیاسی و اداره کشور اعتنای جدی نکردند. اعضای هیئت‌ها نهادها را به آداب و رسوم یا مکانی برای گفت‌وگو و انجام کار تقلیل دادند؛ ایجاد نهادها را صرفاً به خلیقات شخصی پادشاهان و بزرگان نسبت دادند؛ و در صورت اعتنا و توجه جدی به نهادها، به ریشه‌ها و بنیان فکری و اجتماعی و سیاسی آن‌ها بی‌اعتنا ماندند و نهادها را صرفاً به دستاوردی شخصی یا قراردادی اجتماعی بدون پشتوانه نظری، فکری و اجتماعی فروکاستند. اما مهم‌تر از همه، بی‌اعتنایی این نویسندگان به وجود بحران‌های متعدد سیاسی در ایران و توفیق ممالک اروپایی در حل همان بحران‌ها بود. عجیب آن‌که جز هیئت خسرومیرزا سائرین بدون توجه به توفیق دولت‌های اروپایی در ایجاد ثبات سیاسی و حل بحران‌های سیاسی، کمترین نیازی به نهادهای مدرن در حل مسائل سیاسی داخلی و خارجی احساس نکردند و زمینه تداوم و تشدید بحران و تهدید در سیاست خارجی و داخلی را بیش از پیش تقویت کردند.

پی‌نوشت

۱. چون به چشم داشتی شیشه کبود لاجرم عالم کبودت می‌نمود

۱۴۶ وابستگان دربار قاجار و نهادهای سیاسی مدرن اروپایی ...

۲. مراد از سنت در این جا، مفهوم گادامری آن است.

۳. تأکید از نویسنده است.

۴. در نسخه دیگر لژیسلا تور آمده است.

۵. به نظر می رسد مراد فراغت باشد.

منابع

- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰). *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: سخن.
- آشوری، داریوش (۱۳۷۶). *ما و مدرنیت*، تهران: صراط.
- افشار، میرزامصطفی (۱۳۴۹). *سفرنامه خسرومیرزا به پترزبورغ*، به کوشش محمد گلبن، تهران: کتابخانه مستوفی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۷۴). «غرب در چشم و دل روشنفکران ایرانی»، *ماهنامه کیان*، س ۶، ش ۲۵.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴). *چالش های عصر مدرن در ایران عصر قاجار*، تهران: مؤسسه مطبوعاتی ایران.
- ایلچی شیرازی، میرزاابوالحسن خان (۱۳۶۴). *حیرت نامه: سفرنامه میرزاابوالحسن خان ایلچی به لندن*، به کوشش حسن مرسل وند، تهران: مؤسسه فرهنگی خدماتی رسا.
- بروجردی، مهرداد (۱۳۷۸). *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: فرزانه روز.
- بهنام، جمشید (۱۳۸۶). *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: فرزانه روز.
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۳). *ریشه های تجدد*، تهران: قطره.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۲). *تجدد بومی و بازانديشي تاريخ*، تهران: نشر تاريخ ايران.
- توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۱). «تجدد اختراعی، تمدن عاریتی و انقلاب روحانی»، *فصلنامه ایران نامه*، س ۲۰، ش ۲-۳.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۸۷). *رویارویی اندیشه گران ایرانی با دو رویه بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۶۲). *شده ای از تاریخ غربزدگی ما*، تهران: سروش.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۳). *ما و راه دشوار تجدد*، تهران: ساقی.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۸۶). *درباره غرب*، (ویراست دوم)، تهران: هرمس.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۸۲). *تاریخ علت شناسی انحطاط و عقب ماندگی ایرانیان و مسلمین*، تبریز: مؤسسه تحقیقاتی علوم انسانی - اسلامی دانشگاه تبریز (سه علامه تبریزی).
- رستم الحکما، محمد هاشم آصف (۱۳۵۲). *رستم التواریخ*، تصحیح محمد مشیری، تهران: امیرکبیر.
- رضاقلی میرزا (۱۳۷۳). *سفرنامه رضاقلی میرزا (نایب الایاله)*، به کوشش اصغر فرمانفرمایی قاجار، تهران: اساطیر.
- شیرازی، میرزا صالح (۱۳۸۷). *مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی*، تصحیح غلامحسین میرزا صالح، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبائی، جواد (۱۳۸۴). *مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی*، تهران: ستوده.

قباد منصوربخت و بهزاد جامه‌بزرگ ۱۴۷

- علوی شیرازی، محمدهادی (۱۳۶۳). *دلیل‌السفر: سفرنامه میرزا ابوالحسن خان ایلچی به روسیه*، به کوشش محمد گلبن، تهران: دنیای کتاب.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۷). *تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر*، تهران: نشر مرکز.
- گرمرودی، عبدالفتاح (۲۵۳۶). *سفرنامه میرزا فتاح خان گرمرودی به اروپا*، به کوشش فتح‌الدین فتاحی، تهران: بی‌نا.
- مددپور، محمد (۱۳۸۵). *سیر تفکر معاصر*، تهران: سوره مهر.
- منصوربخت، قباد (۱۳۸۷). «نخستین دریافت‌های نظری و عملی ایرانیان از تمدن جدید، و جایگاه آن در الگوی نوسازی امیرکبیر»، فصلنامه علمی - پژوهشی *تاریخ ایران*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، س ۱، ش ۵۹.
- میرسیاسی، علی (۱۳۸۶). *روشنفکران ایران: روایت‌های یأس و امید*، ترجمه عباس مخبر، تهران: توسعه.
- میرمستهایبی، مجید (۱۳۷۴). «تمدن غربی، علوم جدید و نواندیشی در نگاه ایلچیان و مأموران ایرانی دوره قاجار»، *تاریخ معاصر ایران*، ج ۷، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی بهار.
- میادنی، عباس (۱۳۸۷). *تجدد و تجددستیزی در ایران*، تهران: اختران.
- وحدت، فرزین (۱۳۸۵). *رویارویی فکری ایران با مدرنیت*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.